هوالعلیم

ضرورت ابلاغ پیام غدیر برای تربیت و رشد نفوس

ربط با پروردگار؛ ملاک انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام

عید غدیر ۱۴۳۶ هجری قمری

بیانات
آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی
قدّس اللَه سرّه

أعوذ باللَه مِن الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحمدُ للَه ربِّ العالمينَ

و الصَّلاةُ و السَّلامُ علَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّدٍ

و علَى آله الطّيبينَ الطّاهرينَ

و اللّعنةُ علَى أعدائهم أجمعينَ

صفات مؤمنين واقعى

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلْأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾.[1]

صلواتى ختم كنيد!

خداوند در اين آيه صفات مؤمنين واقعى را كه به پيامبر ايمان آورده‌اند و در راستاى آن ايمان پايدارى كرده‌اند بيان مى‌كند. مى‌فرمايد:

«مؤمنين كسانى هستند كه از آن پيامبرى كه از طرف ما فرستاده شده است متابعت مى‌كنند. او اُمّى است (درس نخوانده است) و او را در تورات و انجيل نام برديم و از او ياد كرديم. اين پيامبر آنها را به معروف امر مى‌كند و از منكر و كار ناشايست بر حذر مى‌دارد، طيبات را بر آنها حلال مى‌كند و خبائث را حرام مى‌كند، و ثقل و ضيق را از آنها برمى‌دارد، و غل‌هايى را كه بر گردن آنها افتاده است يكى پس از ديگرى مى‌گشايد. حال كسانى كه به اين پيامبر ايمان بياورند و او را تعظيم كنند و كمك و يارى كنند و به‌دنبال آن نورى باشند كه با او فرستاده شده است، اينها از جملهٔ رستگاران هستند.»

بيان تفاسير مختلف در رابطه با مفهوم و پيام غدير

امروز روز عيد غدير است، روز ابراز و اظهار و نصب ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام است. ما از ولايت و مفهوم و پيام غدير چقدر متوجه شده‌ايم؟ راجع به اين پيام، تفسيرهاى مختلفى شده است.

بعضى مثل اهل‌تسنّن ـ اگر انكار نكنند كه بقيّه انكارش هم مى‌كنند ـ قائل‌اند به اينكه روز عيد غدير،

---

[1] سوره أعراف (٧) آيه ١٥٧.

فقط یک روز و یک واقعهٔ تاریخی است که پیغمبر راجع به اهل‌بیت خود به مردم توصیه کرد: حال که من از این عالم می‌روم، مواظب آنها باشید، بالأخره اینها منتسبین به من هستند؛ این دختر من است، او داماد من است و اینها نوه‌های من هستند! فقط در همین حد، و بیش از این پیام دیگری ندارد.

بعضی‌ها از خود اهل‌تسنّن پا را از این فراتر گذاشته‌اند و گفته‌اند که چطور ممکن است که پیغمبری با این خصوصیّات و با این فضائل و مکارم، ده‌ها هزار نفر را در آن بیابان جمع کند و بعد یک‌هم‌چنین مطالبی را بیان کند! افراد عادی یک‌هم‌چنین کاری را نمی‌کنند تا چه رسد به اینکه پیامبری آن چنین، این‌گونه سخن بگوید و این عمل را انجام بدهد! پس منظور این است که در مسائل دینی به یک‌هم‌چنین فردی مراجعه کنید و امور خود را از او بپرسید؛ همان‌طور که در زمان خود امیرالمؤمنین علیه السلام این مسئله انجام می‌شد و خلفا در مسائل و گرفتاری‌ها و مشکلات خودشان به امیرالمؤمنین علیه السّلام مراجعه می‌کردند. در قضاوت‌هایی که می‌کردند و چه‌بسا اشتباه بود، امیرالمؤمنین به داد آنها می‌رسید، و بارها شنیده شد که خلیفهٔ اول و خلیفهٔ دوم سخن به مدح امیرالمؤمنین می‌گشودند و نسبت به آن حضرت ابراز تکریم می‌کردند![1] و البته چاره‌ای هم نداشتند، چون بالأخره آن کسی که می‌توانست گره از مشکلات بردارد، تنها شخص شخیص امیرالمؤمنین بود.

در خیلی از مسائل مانند مسائل فقهی و مسائل علمی، افرادی که از جاهای مختلف می‌آمدند و از ادیان مختلف بودند، هیچ‌کدام از این خلفا، از عهدهٔ مباحثاتی که مطرح می‌کردند برنمی‌آمدند و فقط امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ‌گو بود. این مسئله در مرئیٰ و منظر همه بود و همه آن را می‌دیدند.

آن شخص می‌آمد و می‌گفت: «خلیفهٔ پیغمبر کیست؟» می‌گفتند: «این شخصی که در اینجا است.» می‌آمد و می‌دید که خلیفهٔ اول است. سؤال می‌کرد و او در جواب می‌ماند و نمی‌توانست پاسخ بدهد؛ آن‌وقت امیرالمؤمنین بدون هیچ‌گونه ادعا و بدون هیچ‌گونه ابراز و بدون هیچ‌گونه مقام اثبات، مطالب را می‌فرمود و به داد او می‌رسید و بعد سرش را پایین می‌انداخت و به منزل خودش می‌رفت و به هیچ‌کس کاری نداشت.[2] خب طبعا باید یک‌هم‌چنین فردی مورد تکریم قرار بگیرد و نسبت به او اظهار تواضع و تذلّل و فروتنی بشود.

این هم یک تفسیر دیگر از این واقعه‌ای که اتفاق افتاده است، که البته امروزه هم یک‌هم‌چنین تفسیری از واقعهٔ غدیر مطرح است.

خیلی‌ها می‌گویند: «منظور پیغمبر این است که در مسائل دینی خودتان، راجع به جهنم و بهشت خودتان، راجع به تکالیف خودتان، راجع به امور دینی، امور اخلاقی و راجع به تربیت و تزکیه باید به یک‌هم‌چنین فردی مراجعه بشود.» بله، این حرف تا حدودی صحیح است، البته درصورتی‌که طرف دیگر

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۴۰ ـ ۱۴۲ و ص ۱۷۸ ـ ۲۰۵ و ص ۳۲۰ ـ ۳۵۲.

[2] جهت اطلاع بیشتر پیرامون قضایا و محاکمات امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۳۵ ـ ۳۶۷.

را نکند و فقط بخواهد بخشی از واقعیت را بیان کند، نه تمام آن را.

مکتب اسلام و تشیّع، مکتب منطق

به‌طور کلی باید پاسخ مطالب به‌صورت منطقی داده بشود. اگر یک مطلب راجع به یک قضیه یا یک واقعه گفته می‌شود یا یک برداشت می‌شود، گرچه آن برداشت اشتباه هم باشد، ولی مقتضای فضای علمی و جامعهٔ علمی و منطقی این نیست که با درشتی و با طرد و تضییق پاسخ داده شود، بلکه باید نسبت به مسائل، پاسخ‌های علمی و منطقی داده شود.

اسلام و مکتب تشیع، مکتب منطق است؛ نه مکتب درشت‌گویی و درشت‌خویی و ایجاد جوّ نا مناسب! این خارج از مکتب تشیّع است و رسم بزرگان دین بر این نبوده است.

حکومت کردن؛ تفسیر دیگری در رابطه با واقعهٔ غدیر

تفسیر دیگری که بعضی‌ها از واقعهٔ غدیر می‌کنند این است که:

بعد از پیغمبر باید خلافت و حکومت به این فرد منتقل بشود، یعنی به پرسیدن مسائل علمی و دینی کاری ندارند، به اینکه این قضیه مربوط به تربیت و تزکیه و رشد و تربیت نفوس و به‌دست گرفتن مصالح و مفاسد فرد است کاری ندارند، بلکه فقط به‌دنبال این هستند که آن منصب و موقعیت حکومت و خلافت و امر و نهیی که در زمان رسول خدا به‌واسطهٔ آن حضرت در میان امّت ساری و جاری بود، با ارتحال پیغمبر به این فرد بازمی‌گردد! [از دیدگاه آنها] معنا و مفهوم و پیام غدیر این است.

یعنی همان‌طور که در زمان رسول خدا، حاکم اسلام و حاکم مجتمع، خود شخص پیغمبر بود؛ پیغمبر دستور برای انجام فلان مطلب را می‌داد، دستور برای فلان توقف را می‌داد، نامه به این‌طرف و آن‌طرف می‌نوشت، سلاطین را به راه حق و راه راست دعوت می‌کرد، دستور برای جنگ می‌داد، دستور برای مصالحه می‌داد، و به‌طور کلی زمام امور مسلمین و اجتماع در زمان پیغمبر بر عهدهٔ آن حضرت بود، همهٔ این مطالب که ما امروزه در اجتماعات مشاهده می‌کنیم، به شخص امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل می‌شود، و این همان معنای رائج و دارج و متعارفی است که ما در میان خود مشاهده می‌کنیم.

یعنی وقتی که ما به واقعهٔ غدیر مراجعه می‌کنیم و **«مَن کنتُ مولاه فهذا علیٌّ مولاه»**[1] را از رسول خدا می‌شنویم، این مطلب و آنچه تا به‌حال شنیده‌ایم اقتضای این را می‌کند که پیغمبر می‌خواهند بفرمایند: «تا به‌حال امر و نهی به‌دست من بود و امور اجتماع به‌دست من می‌گذشت، از این به بعد به‌دست پسر عم من و دامادم علی بن ابی‌طالب است.»

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.

انتصاب براساس ملاکات؛ تفسیری بهتر و عمیق‌تر در رابطه با واقعهٔ غدیر

البته بعضی‌ها مطلب را یک مقدار بهتر و عمیق‌تر متوجه می‌شوند و می‌گویند:

مسئلهٔ انتصاب امیرالمؤمنین، یک انتصاب عادی نیست که یک وزیر برای خودش یک معاون منصوب کند یا یک رئیس‌جمهور برای خودش وزرایی را منصوب کند. این فرد منصوب، تا دیروز مثل سایر افراد در خیابان راه می‌رفت و کسی جواب سلامش را هم نمی‌داد، حالا امروز به‌واسطهٔ انتصابی که شده است، همه تا نود درجه هم جلویش رکوع و سجود بجا می‌آورند! خب این انتصابات، انتصابات اعتباری است که ممکن است براساس یک مبنا باشد و ممکن است اصلاً مبنایی هم نداشته باشد که این دیگر راحت‌تر است!

ربط با پروردگار؛ ملاک انتصاب امیرالمؤمنین علیه السلام

ولی این مطلب در واقعهٔ غدیر به این کیفیّت نبوده است، بلکه در واقعهٔ غدیر براساس ملاک بوده است. این انتصاب، گرچه از ناحیهٔ پیغمبر است، ولی براساس یک ملاک است که آن ملاک «ربط» است. همان‌طوری‌که خود رسول خدا با پروردگار ربط داشت، انتصاب امیرالمؤمنین هم براساس این ربط صورت گرفته است، یعنی حضرت از ناحیهٔ پروردگار موظف شدند که این مسئولیت را انجام بدهند؛ همان‌طور که در آیهٔ شریفه است:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُۥ﴾؛[1] «ای پیامبر، تو باید این مطلب را از طرف پروردگار بگویی، نه از طرف خودت!»

﴿بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ﴾ یعنی پروردگارت گفته این کار را بکن، پروردگارت به تو دستور داده که این رسالت را انجام بده و این مطلب را به مردم ابلاغ کن!

اینها مطالب و تفسیرهای مختلفی است که از این واقعه به عمل آمده است.[2]

شدّت اهمّیت ابلاغ پیام پروردگار توسّط پیامبر در روز غدیر

اما حقیقت قضیه چیست؟ یعنی واقعاً رسول خدا در روز غدیر به‌دنبال چه مطلبی می‌گشت؟ و چقدر مسئله مهم بود که خدای متعال پیغمبرش را تهدید کند که اگر این کار را انجام ندهی، تمام کارهای بیست و سه ساله‌ات را بر هوا می‌فرستیم! تمام زحمات بیست و سه ساله‌ات را پوچ می‌انگاریم و تمام کارهایی که در این بیست و سه سال انجام داده‌ای را محو می‌کنیم و همه را به دیوار می‌زنیم؟!

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ٦٧. امام شناسی، ج ۵، ص ٢٣٤:
«ای رسول ما، تبلیغ کن و برسان به مردم آنچه را که از جانب پروردگارت به تو نازل شده است؛ و اگر چنین نکنی، رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای!»

[2] جهت اطلاع پیرامون تفسیر و مفاد روایت شریف «مَن کنتُ مولاهُ فعلیٌّ مولاه» رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۲۲۱.

آیه این را می‌گوید: ﴿وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ کأنّ اصلاً هیچ کاری انجام نداده‌ای!

این چه قضیه‌ای بوده است که پیغمبر تا این حد از طرف پروردگار مورد عتاب و خطاب قرار گرفته است و به این کیفیت با این عبارت‌های غلاظ و شداد مأمور شده است که این کار را انجام بدهد؟!

عدم پذیرش ولایت امیرالمؤمنین، یعنی عدم پذیرش رسالت پیامبر

اهل‌تسنّن و برادران عامی ما طبق آیهٔ شریفه، بدون عناد و بدون چشم‌پوشی از واقعیات ـ همان‌طوری‌که خیلی از آنها اعتراف کرده‌اند ـ به این مسئله ملتزم نشده‌اند و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نپذیرفته‌اند و واقعهٔ غدیر را حمل بر مسائل دیگر ـ [مثل] توصیهٔ پیغمبر به اهل‌بیتش ـ می‌کنند! آنها می‌گویند: ما اهل‌بیت پیغمبر را دوست داریم و تکریم می‌کنیم و احترام می‌گذاریم!» راست هم می‌گویند و غیر از معاندین خودشان، بقیه به اهل‌بیت پیغمبر احترام می‌گذارند. الآن عدهٔ کمی هستند که از نواصب و جاحدین و مخالف و معاند با اهل‌بیت هستند، ولی بقیه این‌طور نیستند؛ اسماء بچه‌هایشان را اسماء ائمه می‌گذارند و در بسیاری از این ممالک اسلامی و ممالک عربی برای موالید ائمه مجالس می‌گیرند، شیرینی می‌دهند و توسل می‌جویند و نذر می‌کنند.

اینها چیزهایی است که معمول و مرسوم است، ولی صحبت در این است که ولایت امیرالمؤمنین و آنچه را مورد نظر پیغمبر است نپذیرفته‌اند. اینکه پیغمبر آمد و این مطلب را با این غلاظ و شداد بیان کرد، معنایش این است که این افراد به‌طور کلی اصل رسالت پیغمبر را قبول ندارند، چون ابلاغ این مسئله و رساندن این مسئله به مردم مساوی است با اثبات رسالت پیغمبر، و نفی این مطلب مساوی است با نفی رسالت پیغمبر! [آیه می‌فرماید:] اگر این رسالت را انجام دادی، به رسالت خود در این بیست و سه سال عمل کرده‌ای، و اگر این رسالت را انجام ندادی، این بیست و سه سالت بر هوا رفته است!

پس کسی که واقعهٔ روز غدیر را بر آن مبنا و بر آن مسیر و بر آن هدف و بر آن ذهنیتی که پیغمبر براساس آن ذهنیت و براساس آن هدف و براساس آن دستور از ناحیهٔ پروردگار [ابلاغ کرده است] نپذیرد، خود پیغمبر را نپذیرفته است، دو دو تا چهار تا! خیلی واضح و خیلی آشکار! نیاز به رمل و اسطرلاب و معما و این چیزها ندارد. چون رسول خدا تبلیغ ولایت امیرالمؤمنین و این رسالت را مساوی با همان رسالت خود در میان مردم قلمداد می‌کند.

منظور و هدف پروردگار از واقعهٔ غدیر

حال سؤال این است که آیا منظور از این واقعهٔ غدیر فقط حکومت است؟ یعنی یا علی، بعد از من تو خلیفه هستی، باید بیایی در میان مردم حکومت کنی، امر و نهی کنی، این‌طور کنی، آن‌طور کنی!

خب چه اشکالی دارد که یک شخص دیگر بیاید و این کار را انجام بدهد و آدم خوبی هم باشد؟!

حالا نمی‌گوییم آدم معاندی باشد، مثل آنهایی که آمدند و چه کردند و چه کردند، و برای تثبیت خلافت خودشان، تا آنجا حاضر شدند که دختر پیغمبر را هم بین در و دیوار تکه‌تکه کردند!!

حالا ما نمی‌گوییم که یک شخص مثل آنها بیاید، بلکه یک فرد عادی از صحابه مثل سعد بن عباده بیاید و بگوید: «من حکومت را به‌دست می‌گیرم، امیرالمؤمنین هم حضور داشته باشد، مخلص امیرالمؤمنین هم هستیم، اصلاً امیرالمؤمنین را می‌آوریم امام جماعت می‌کنیم و پشت سرش هم می‌ایستیم و نماز می‌خوانیم و هیچ مخالفتی هم با او نمی‌کنیم و دستورات دین و مسائلمان را هم از امیرالمؤمنین می‌پرسیم که مثلاً آیا متنجّس، منجِّس است یا نیست؟ یا فلان شک در حال احرام که اخلال به آن وارد بشود، حکمش چیست و کفاره‌اش چقدر است؟ و امثال‌ذلک.»

مگر ما الآن این کار را نمی‌کنیم؟ هر کسی رسالهٔ یک مرجع را می‌گیرد و می‌گذارد در طاقچه و در قضایا و مسائل باز می‌کند و می‌بیند. حالا آیا آن مرجع حاکم است؟! ده تا و صد تا حاکم که نداریم! فقط یک حاکم داریم! هر کسی برای خودش مقلَّد و مرجعی دارد که به او مراجعه می‌کند و از او تقلید می‌کند. یکی می‌گوید این مرجع بهتر است و دیگری می‌گوید آن مجتهد أعلم است و با هم دعوایی هم ندارند. ممکن است دو تا شریک دو تا رسالهٔ مختلف داشته باشند؛ این می‌گوید من این شخص را اعلم می‌دانم و از او تقلید می‌کنم، دیگری می‌گوید من آن شخص را اعلم می‌دانم و از او تقلید می‌کنم، ولی در مسائل با همدیگر کنار می‌آیند، چون اگر با هم کنار نیایند و در آن مسائل حساس اختلافات را کنار نگذارند به ضررشان است، و چه مسئله‌ای حساس‌تر از این مسائل؟!

خب در آن زمان هم همین‌طور بود. چه اشکال داشت که یک نفر مانند مهاجرین یا انصار حکومت کند؟ یعنی واقعاً ما باید به این مسئله برسیم که این افرادی که به فهم‌های مختلف از این قضیه رسیده‌اند، چه عاملی باعث آن شده است؟ چه باعث شده که آنها به این نتیجه برسند؟ این مسئله جای حرف است! آیا واقعاً آن‌طوری‌که باید و شاید به قضیهٔ غدیر پرداخته شده است که چه پیامی در این قضیهٔ غدیر برای افراد وجود دارد؟

اصلاً چرا راه دور برویم! واقعاً ما همین زمان خودمان را در نظر بگیریم؛ آیا الآن امام زمان ارواحنا له الفداء در میان ما هست یا نیست؟ هست! آیا ما ایشان را می‌بینیم؟ نه‌خیر! حالا که ایشان را نمی‌بینیم کافر هستیم؟ حالا که ایشان را نمی‌بینیم مرتد هستیم؟ حالا که ایشان را نمی‌بینیم دین نداریم؟ نه‌خیر، ما تا به‌حال قابلیت برای رؤیت آن حضرت را نداشته‌ایم، خدا هم ایشان را از دیدگان ما غائب کرده است تا در موقع مقتضی ظهور کند و آنچه را در شأن امامت و در شأن ولایت او است انجام بدهد.

امامت؛ مسئله‌ای ما فوق مسائل عبادی و اجتماعی

بسیار خوب، حالا همان‌طوری‌که الآن امام زمان در غیبت هستند، امیرالمؤمنین علیه السلام که پدر امام زمان و بالاتر از امام زمان هم هست در منزل خودش نشسته است، افراد دیگر هم می‌آیند و به مسائلشان می‌رسند، به نماز و روزۀشان می‌رسند، به خمس و زکاتشان می‌رسند، به حجّشان می‌رسند، به این مطالب می‌رسند. مگر الآن این‌طور نیست؟! خب حالا چه اشکال داشت که در زمان پیغمبر هم مسئله به همین کیفیّت می‌بود؟! یعنی پیغمبر بگوید که این علی در خانه بنشیند و وقت خودش را به «این کار را بکن، آن کار را نکن، جنگ برو و صلح بکن و فلان بکن!» و یا نامه دادن به این و آن نگذراند و بنشیند افراد را تربیت کند، کاری که امام صادق و امام باقر علیهما السلام کردند.

مگر امام باقر علیه‌السلام به حکومت رسید؟! مگر امام صادق علیه‌السلام به حکومت رسید؟ اینها در تحت چه حکومتی بودند؟ مگر در تحت حکومت کفر نبودند؟! آیا حکومت منصور دوانیقی حکومت عادلانه و اسلامی بود؟! آیا حکومت هارون‌الرشید و حکومت مأمون، حکومت اسلامی بود؟! یا اینها ائمةالکفر بودند و ائمّۀ ظلم بودند! خب درعین‌حال امام هم [در آن دوره] بودند. امام رضا در تحت چه حکومتی زندگی می‌کرد؟ امام کاظم در تحت چه حکومتی زندگی می‌کرد؟ چند سال از آخر سنّ امام موسی بن جعفر در زندان همین حکام گذشت، از این زندان به آن زندان؛ مِن سجنٍ إلیٰ سجنٍ! بعضی‌ها دوازده سال می‌گویند، بعضی‌ها حدّاقل هشت سال می‌گویند، حالا شش سال هم گفته شده است.[1]

آیا آن حاکمی که موسی بن جعفر را به زندان می‌اندازد، حاکم اسلام است؟! شما اسم او را حاکم اسلام می‌گذارید؟! حالا نماز هم بخواند، نمازجمعه هم بخواند، بالای منبر هم برود، در مدینه کنار قبر پیغمبر بایستد و دستش را بگذارد و «یَابنَ عَمّ؛ ای پسرعمو» هم بگوید. اینها خودشان را پسرعمو می‌دانستند! اما از آنجا موسی بن جعفر را حبس می‌کند و به زندان می‌اندازد، اول بصره، بعد کجا، بعد کجا، بعد هم آن زندان آخر که چه بر سر موسی بن جعفر آمد که در آن زندان از خدا تقاضای مرگ کرد![2] خب آیا اینها حکّام اسلام بودند؟!

خب الآن هم همین‌طور است. چه اشکال دارد که همین وضعیتی که الآن برای ما هست، باشد؛ نماز

---

[1] رجال الکشی، ص ٤٣٠: «و بَقیٰ أبوالحسنِ علیه‌السّلام فی الحبسِ أربعَ سنینَ، و کان حَبَسهُ هارونُ.»
ترجمه: «امام کاظم علیه السلام چهار سال در زندان بودند و هارون‌الرشید او را زندانی کرده بود.» (محقق)
تاج الموالید، ص ٩٦: «و کان محبوسًا فی أیامِ إمامته مدّةً طویلةً مِن جهةِ الرّشیدِ عشرَ سنینَ و شهرًا و أیامًا.»
ترجمه: «آن حضرت در دوران امامتش به دستور هارون‌الرشید مدّت زیادی در زندان بود که به ده سال و یک ماه و چند روز می‌رسید.» (محقق)
[2] رجوع شود به الإرشاد، شیخ مفید، ج ٢، ص ٢٣٩ ـ ٢٤٣.

می‌خوانیم، روزه می‌گیریم، حج می‌رویم، کار انجام می‌دهیم، امام زمان علیه السلام هم در پس پردهٔ غیبت هست و هر کسی هم به تکالیفش عمل می‌کند، مشکلی هم پیش نمی‌آید. این شخص این مجتهد را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌کند، آن شخص هم آن مجتهد را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌کند! چه مسئله‌ای در اینجا هست که پیامبر به‌خاطر آن مسئله باید از طرف خدا این را ابلاغ کند که ای مردم، این قضیه شوخی نیست! این قضیه قضیه‌ای است که اگر انکار کنید، من را انکار کرده‌اید!

خب همین وضعیت و همین موقعیت را ما الآن داریم. آیا الآن امام زمان علیه‌السلام در میان ما هست تا بگوییم که همان واقعهٔ غدیر در امروز اتفاق افتاده است و باید با آن حضرت بیعت کنیم؟! خب [ظاهراً] که امام زمانی در کار نیست، امام زمان در پس پردهٔ غیبت است! پس آیا اعمال و رفتار ما باطل است! اگر این‌طور باشد که همهٔ ما کافر هستیم و خلاصه فی أمان اللّه، و دیگر هیچ نتیجه‌ای مترتب نیست! ما چه تقصیری داریم؟!

وجوب عینی و تعیینی نماز جمعه

در همان زمان سابق وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان اللّه علیه ـ آن کتاب معروف خودشان را می‌نوشتند، من یک روز با ایشان راجع به مسئلهٔ وجوب نماز جمعه صحبتی داشتم. از همان زمان نظر بنده بر این بود که نماز جمعه واجب عینی و تعیینی است و اختصاص به زمان پیامبر یا ائمه یا به زمان حکومت اسلام ندارد، بلکه حتی در زمان حکّام و سلاطین ظالم هم در همه‌جای دنیا [نماز جمعه واجب است.] مثلاً اگر الآن یک عده در استرالیا باشند، باید نماز جمعه بخوانند و لازم نیست که حتماً در یک بلد اسلامی و در جایی که حاکمش هم حاکم اسلامی است باشند و حکومت اسلامی داشته باشد، بلکه نماز جمعه در همه‌جا واجب عینی و تعیینی است. اگر شرایط در هفت نفر و حتی در پنج نفر اجتماع پیدا کند به‌طوری‌که یک نفر بتواند خطبه‌ای بخواند، نصیحتی بکند، یک مطلب اخلاقی بگوید و سخنی بگوید، واجب است که آنها به‌جای نماز ظهر، نماز جمعه بخوانند. این بنده از زمان مرحوم آقا ـ رضوان اللّه علیه ـ یک‌هم‌چنین مطلبی به نظرم می‌آمد و بعدها هم با ایشان راجع به این مسئله صحبت کردیم.

عدم تأثیر زمان و شرایط، بر هدایت و دستگیری انسان

مطلب و اشکالی را که بنده در آن زمان مطرح کردم و در پاورقی‌های *رسالهٔ وجوب صلاة الجمعة* هم آورده‌ام و رفقا می‌توانند به آنجا مراجعه کنند[1] این بود که: جدّاً مسلمینی که الآن در این زمان متولد می‌شوند و رشد و نما پیدا می‌کنند، چه گناهی کرده‌اند که در زمان ائمه به دنیا نیامده‌اند؟ یکی در زمان امام رضا علیه السلام به دنیا می‌آید، در شهر مدینه در جوار حضرت زندگی می‌کند و می‌تواند به حضرت دسترسی پیدا کند و سؤال

[1] رجوع شود به ترجمهٔ صلاة الجمعة، ص ۹۷، تعلیقه ۱.

کند؛ یکی هم هزار و چهارصد سال بعد به دنیا می‌آید، خب این شخص چه تقصیری دارد و چه گناهی کرده است؟! چرا این فرد باید از مواهبی که نصیب مسلمانان و افراد در زمان ائمه علیهم السلام است بی‌بهره باشد؛ درصورتی‌که شرایط تولد در اختیار انسان نیست، بلکه مربوط به تقدیر پروردگار است! چرا ما نباید به یک‌هم‌چنین لطف و مرتبه و عنایتی که شامل حال افراد و اصحاب ائمه علیهم السلام در آن زمان است، نائل بشویم؟! خب این یک مطلب است.

این نکتهٔ مهمّی است که باید به آن توجه کرد؛ یعنی اگر مثلاً ما از رسول خدا بپرسیم که اگر شما در این زمان بودید، در زمانی که خودتان را در شرایطی احساس و تصور می‌کردید که بیش از آنچه که بتوانید به خود بپردازید کار دیگری از دستتان برنمی‌آید، در یک‌هم‌چنین شرایطی با مسئلهٔ ولایت و با این قضیه‌ای که در عید غدیر مطرح کردید، چگونه مواجه می‌شدید؟

زنده بودن واقعهٔ غدیر و جریانات پس از آن در طول تاریخ

الآن برای همهٔ ما این سؤال هست که آیا این زمانی که ما الآن در آن هستیم همان زمانی نیست که بعد از پیغمبر بوده است؟ منتها بعد از پیغمبر، امیرالمؤمنین را با آن کیفیّت خانه‌نشین کردند که ریسمان به گردن امیرالمؤمنین بستند و برای بیعت به مسجد کشاندند،[1] ـ خب الحمدلله در این زمان این حرف‌ها نیست ـ و بعد امیرالمؤمنین به درِ خانهٔ یک‌یک مهاجرین و انصار و این‌طرف و آن‌طرف رفت و فرمود: «آیا شما در این واقعه نبودید؟! آیا شما در قضیهٔ غدیر نبودید؟! آیا شما از پیغمبر نشنیدید؟!» گفتند: «یا علی، دیگر وقتش گذشته است و حوصلهٔ درد سر نداریم! داری می‌بینی که چه کسانی آمدند و چه شمشیرهایی دور و برشان است!»[2]

خب مگر الآن غیر از آن زمان است؟ منتها در آن زمان امیرالمؤمنین رفتند در منزلشان، افرادی آمدند و به یک طرف دیگر رفتند، صف‌های جماعت پر شد. نماز خوانده می‌شد ولی پشت سر چه کسی خوانده می‌شد؟ پشت سر ابوبکر! نماز پشت سر پیغمبر تبدیل شد به نماز پشت سر ابوبکر! امیرالمؤمنین هم مدتی بودند، ولی بعداً به‌خاطر مسائلی خود آن حضرت هم آمدند و در همان مسجد مدینه به همین‌ها اقتدا کردند! امیرالمؤمنین جماعت مسلمین را ترک نکرد، بلکه آمدند و به اینها اقتدا کردند.[3]

ما با آنهایی که امیرالمؤمنین را رها کردند و رفتند کاری نداریم، بالأخره رفتند دنبال آن کسانی که باید بروند. اما آنهایی که پشت سر امیرالمؤمنین ماندند، آیا مشمول همین کلام پیغمبر هستند؟ یعنی چون الآن

---

[1] رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۸۵ ـ ۵۸۷؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج ۲، ص ۵۷؛ السقیفة و فدک، ص ۵۱؛ الإمامة و السیاسة، ص ۳۰.

[2] رجوع شود به الإمامة و السیاسة، ص ۲۹.

[3] تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۹.

امیرالمؤمنین دیگر آن حکومت را ندارد، آن ولایت را ندارد، آن أمارت را ندارد، همهٔ شما معطل هستید و فایده‌ای ندارد! می‌خواهید درِ خانه‌اش بیایید، می‌خواهید نیایید! آیا این‌طوری بوده است یا اینکه نه، مسئله چیز دیگری بوده است؟!

بدن امیرالمؤمنین خانه‌نشین می‌شود، نه ولایت و حقیقت او

امیرالمؤمنین که در منزل خانه‌نشین می‌شود، بدن او خانه‌نشین می‌شود؛ اما روح او، نفس او، جان او، ولایت او، باطن او، مشیت او، قدرت او، عنایت او، واسطهٔ فیض بین خدا و خلق بودن او، مربی بودن او، تزکیه‌کنندگی او، اطّلاع بر نفوس داشتن او، مصالح و مفاسد هر شخصی را کما هو هو بعینه تشخیص دادن او، تمام اینها به‌جای خود محفوظ است.

هدف پیامبر از واقعهٔ غدیر، فراتر از مسئله‌گویی امیرالمؤمنین

آیا اینکه پیغمبر در روز غدیر فرمود: «**مَن کنتُ مولاه فَهذا علیٌّ مولاه**» معنایش این است که ای مردم، در این مدت بیست و سه سال چه برداشتی از من نسبت به خود احساس می‌کردید؟ آیا منِ پیغمبر آمدم تا فقط برایتان مسئله بگویم؟! آیا این رسالت من بود؟! خب ممکن است یهودی و نصرانی هم دو تا کتاب بخواند و چند سال درس بخواند و بعد بیاید همین مسائل را بگوید.

ما افراد بسیاری را به اسم و نشان از عوامل بیگانه سراغ داریم که نه خدا را قبول داشتند و نه پیغمبر را قبول داشتند و نه اسلام را قبول داشتند، آمدند در همین حوزه‌ها درس خواندند و از علمای طراز اول حوزه به‌شمار می‌آمدند و بعد معلوم شد که آلت دست فلان کشور هستند و با کجا ارتباط دارند و سر از کجاها درآوردند!

خب چه کسی می‌فهمید که این شخصی که الآن عمامه سرش است و با این کیفیّت می‌آید و می‌رود، الآن در باطنش چه خبر است؟ چه شخصی اطلاع داشت؟ از کجا می‌فهمیدند؟ سؤال‌های علمی‌شان را از این فرد می‌پرسیدند، درس‌هایی که اینها می‌دادند از نقطه‌نظر عمق و جامعیّت کم‌نظیر بود. ـ حالا بنده اسم نمی‌برم و دیگر وارد این زمینه نمی‌شوم ـ بعد دیگر جریانی اتفاق می‌افتد و می‌بینند که عجب، این آقا سر از کجا درآورده و آن یکی سر از کجا درآورده و این به کجا وصل است!

هدف پیامبر از واقعهٔ غدیر، فراتر از حکومت کردن امیرالمؤمنین

پیغمبر که نیامد مسئله بگوید. [فرمودند] آیا شما از این بیست و سه سال بودن من پیش خود، فقط حکومت را فهمیدید؟! خب خیلی‌ها حکومت می‌کنند! مگر الآن در دنیا حکومت نمی‌کنند؟! خیلی‌ها دارند حکومت می‌کنند و تمام مردم هم از حکومتشان خیلی راضی هستند و می‌گویند آفرین، آفرین!

خیلی از کشورها هستند که وقتی از افراد آنها سؤال می‌کنیم می‌گویند بهتر از این نمی‌شود! واقعاً هم

بهتر از این نمی‌شود. الآن بعضی از این کشورها هستند که افراد در محکمه‌های قضائی آنها همین‌طور چشم به در می‌مانند تا دو تا شاکی بیایند و اقامهٔ دعوا کنند! بله داریم، خیلی هم داریم و بنده هم اطّلاع دارم! یعنی در محکمه شاکی پیدا نمی‌شود که بیاید اقامهٔ دعوا کند، چون هر کسی به کار خودش می‌پردازد؛ آن یکی به کار خودش، آن یکی هم به کار خودش، آن یکی طبق قانون و آن یکی هم طبق قانون! خب دیگر دعوا نمی‌شود و افراد می‌دانند که اگر بخواهند از حدّ خودشان تخطّی کنند با قانون سر و کار دارند! خب مگر کسی مریض است که بلند شود بیاید؟! آن کسی از حدّ خودش تخطی می‌کند که مطالب دیگری را در سر می‌پروراند، لذا می‌بینید که چه خبر است!

خب اگر قرار باشد که خدا به مردم بگوید: «ما پیغمبری برایتان می‌آوریم که به شما امر و نهی بکند!» می‌گوییم خب همین الآن هست! شما از این حکومت بهتر می‌خواهی بیاوری؟! خود مردم قانون را وضع می‌کنند که این کار را بکنیم و آن کار را نکنیم و آن را انجام می‌دهند. تمام شد و رفت! در هرجا هم که شبهه و نقصانی پیدا بشود، تبصره و تذییل و پی‌نوشت و پانوشت انجام می‌دهند و مشکل و مسئله‌ای پیش نمی‌آید!

پس این چه قضیه‌ای است؟ پیغمبر به مردم می‌گوید: «از این بیست و سه سالی که من با شما بودم، چه احساسی در شما پیدا شد، من چه مسئله‌ای و چه مطلبی را خواستم در شما القا کنم و به شما بفهمانم که بعضی‌تان فهمیدید، ولی اغلبتان نفهمیدید؟!» آن چه قضیه‌ای بوده است؟ آن فقط قضیهٔ تربیت بوده است! من در این بیست و سه سال نیامدم که به شما مسئله بگویم، مسئله را همه به شما می‌گویند! نیامدم حکومت کنم، حکومت هست! الآن در دنیا حکومت‌هایی هست که مردم بسیار از آنها راضی هستند.

امکان تشکیل حکومت عادله، بدون واقعهٔ غدیر

عمر بن عبدالعزیز حکومتی کرد که وقتی از دنیا رفت، افراد زیر جنازه‌اش بر سرشان می‌زدند! صد رحمت به این عمر بن عبدالعزیز نسبت به سایر خلفا و حکام بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عباس که باز حداقل به‌نحوی عمل کرد که خود این مردم راضی بودند. زیر جنازهٔ یک‌هم‌چنین فردی مثل ابر بهار گریه می‌کردند، درحالتی‌که همین عمر بن عبدالعزیز هم غاصب ولایت و غاصب خلافت بوده است![1]

---

[1] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۷۶:

«قال أبو بصیر: کنتُ مع الباقر علیه‌السّلام فی المسجدِ إذ دَخلَ علیه عمَر بنُ عبدِ العزیزِ علیه ثَوبانِ مُمَصَّرانِ مُتَّکِئًا علیٰ مَولًی لهُ فقالَ علیه‌السّلام: "لَیَلِیَنَّ هذا الغلامُ فیُظهِرُ العدلَ و یَعیشُ أربعَ سنینَ ثُمّ یَموتُ فیَبکی علیهِ أهلُ الأرضِ و یَلعَنُه أهلُ السَّماءِ." فقُلنا: یا ابن رسول‌اللّه أ لیسَ ذَکرتَ عدلَه و إنصافَه؟ قال: "یَجلسُ فی مَجلِسِنا و لاحَقَّ لَه فیه ثُمّ مَلَکَ و أظهَرَ العدلَ جُهدَه."»

ترجمه: «ابوبصیر گوید: درخدمت امام باقر علیه السلام در مسجدالنّبی بودم که عُمر بن عبدالعزیز وارد شد درحالی‌که دو جامهٔ خوش‌رنگ به تن داشت و به غلام خود تکیه زده بود. حضرت فرمودند: "همانا این جوان امر خلافت را به‌دست می‌گیرد و

در طول تاریخ افراد زیادی بودند که از نظر حکمرانی مورد احترام مردم بودند و مردم از رفتن آنها واقعاً ناراحت می‌شدند و واقعاً ضجه می‌زدند. خب کافی است که یک شخص قدری صداقت داشته باشد، قدری وجدان داشته باشد، قدری عدالت داشته باشد، قدری فهم داشته باشد، دیگر بقیهٔ کارها درست است و بقیهٔ کارها مشکلی نیست. مگر آنچه مردم می‌خواهند چیست؟ رعایت حقوق، احقاق حق، اقامهٔ عدل و رفع ظلم. حالا دیگر کاری به این ندارند که این شخص نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، نماز شبش ترک می‌شود یا نمی‌شود! می‌گویند ما به اینها کاری نداریم، بلکه آنچه ما با آن کار داریم این است که از حدود تجاوز نشود و کسی به حدّ دیگری تجاوز نکند، همین مقدار کافی است! این هم با قوانینی که به وجود می‌آید، خود مردم عمل می‌کنند.

تربیت و تزکیه و کمال نفوس، هدف رسالت پیامبر

آن چیزی که خدا پیغمبر را برای آن فرستاد و پیغمبر در این بیست و سه سال برای آن اقدام کرد عبارت بود از: تربیت و تزکیهٔ نفوس و رشد افراد به سر حدّ کمال! [هدف] رسالت پیغمبر در این مدت بیست و سه سال این بود.

پیغمبر این‌طور نبود که بگوید این کار را انجام بدهید و بعد برود کنار، بلکه پیغمبر می‌گفت: این کار را انجام بدهید و بعد از افراد سؤال می‌کرد که آیا انجام دادید یا ندادید؟ آیا به دستوری که به شما دادم عمل کردید یا نکردید؟ آیا راجع به فلان قضیه رفتید یا نرفتید؟ این رسالت، رسالت پیغمبر بود که به‌واسطهٔ آن إشراف باطنی و آن ربط واقعی و حقیقی بین خود و پروردگار، نفوس را به‌واسطهٔ این أعمال، به مرتبهٔ تکامل و به مرتبهٔ فعلیت درمی‌آورْد! کار پیغمبر این بود.

البته در زیر مجموعهٔ این قضیه و در این محور، حکومت هم قرار دارد، امر و نهی هم قرار دارد، انجام بده و انجام نده هم قرار دارد، اینجا جنگ بشود، آنجا صلح بشود، آنجا این برخورد بشود هم قرار دارد، که این کارها جز از کسی که قلب او متصل به ملکوت است و از عالم ملکوت بر او الهام می‌شود، از هیچ فرد دیگری متمشّی نخواهد بود! این نحوهٔ از اجرا و این نحوهٔ از عمل، فقط از شخص رسول خدا و آن کسی می‌تواند متمشی بشود که او هم در همان راستا قرار دارد.

پیغمبر افراد بسیار زیادی را برای جنگ نصب می‌کرد، از پیغمبر سؤال می‌کردند تا چه حد از او

عدالت را ظاهر می‌سازد و چهار سال بدین منوال زندگی می‌کند و سپس از دنیا می‌رود، آنگاه اهل زمین بر او خواهند گریست و اهل آسمان او را لعنت خواهند کرد.“ از حضرت پرسیدیم: یا ابن‌رسول‌اللَه، آیا چنین نیست که عدالت و انصافش را برای ما توصیف نمودید؟ حضرت فرمودند: ”او در جایگاه ما می‌نشیند درحالی‌که چنین حقّی برای او نیست! سپس به‌اندازهٔ توان خود عدالت می‌ورزد.“» (محقق)

اطاعت کنیم؟ حد و مرزش چیست؟ حضرت می‌فرمودند: «تا آن حدّی که مخالفت با دستور خدا نکند، اگر مخالفت کرد شما نباید از او اطاعت کنید!»[1] این عین عبارت و عین صراحت پیغمبر است.

معنای روایت «علیٌ معَ الحقّ و الحقّ معَ علیٍ حیثُما دارَ»

ولی این حرف را راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدند! نفرمودند: ای مردم، تا وقتی از علی تبعیّت کنید که مخالف رضای خدا انجام نداده است، بلکه فرمود: **«علیٌ معَ الحقّ و الحقّ معَ علیٍ حیثُما دارَ»**[2] تا وقتی که علی زنده است، هر عمل او، هر فکر او، هر سکوت او، هر قیام او، هر سخن او، هر خموشی او، هر حرف او و هر حرکت او حق است و باید از او پیروی کرد؛ در جایی که شمشیرش را بالا می‌برد، تو هم شمشیرت را بالا ببر! در جایی که شمشیرش را فرود می‌آورد، حق نداری حرف بزنی که ای علی چرا اینجا شمشیر فرود آوردی؟ چرا این فرد را از بین نبردی؟ چرا او را از بین بردی؟ چرا در جنگ صفین عمرو عاص را از بین نبردی که جنگ به نفع تو تمام بشود؟ چرا وقتی که افراد شریعه و نهر را از لشگر معاویه پس گرفتند، مقابله به مثل نکردی؟ «چرا» در کار علی معنا ندارد!

معنای پیروی کردن از امیرالمؤمنین علیه السلام

---

[1] الجمل، شیخ مفید، ص ٤٢٠:
«و رَوىٰ أبو مِخنَفٍ لوطُ بنُ یحییٰ قال: لمّا استَعمَلَ أمیرالمؤمنینَ علیه السلام عبداللَه بنَ العباسِ علیٰ البَصرةِ خَطَبَ النّاسَ فَحَمِدَ اللَه و أثنیٰ علیهِ و صَلّیٰ علَی رَسولهِ ثُمّ قال: "یا مَعاشِرَ النّاسِ، قد استَخلَفتُ عَلیکُم عبداللَهِ بنَ العبّاسِ؛ فاسمَعوا لهُ و أطیعوا أمرَه ما أطاعَ اللَه و رسولَه. فإن أحدثَ فیکم أو زاغَ عن الحقِّ فأعلِمونی أعزلهُ عنکُم....". سرّ الفتوح، ص ٧٧، تعلیقه:
«امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که عبداللَه بن عباس را والی بصره نمودند، برای مردم خطبه‌ای خواندند که پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیامبر اکرم فرمودند: "ای گروه مردمان، به تحقیق که من عبداللَه بن عباس را جانشین خودم بر شما گماشتم؛ پس از او فرمانشنوی داشته باشید و دستوراتش را اطاعت کنید تا زمانی که از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کند و براساس ممشیٰ و سنّت حرکت می‌کند. پس اگر بدعتی در میان شما انجام داد یا عدول از حق نمود، مرا با خبر نمایید تا او را عزل نمایم...."»
نهج البلاغة، صبحی صالح، ص ٤١١، نامه ٣٨:
«... أمّا بعدُ؛ فقَد بَعَثتُ إلیکُم عبدًا مِن عبادِ اللَهِ لا یَنامُ أیّامَ الخوفِ و لا یَنکُلُ عن الأعداءِ ساعاتِ الرَّوعِ، أشدَّ علیٰ الفُجّارِ مِن حَریقِ النّارِ و هو مالِکُ بنُ الحارثِ أخو مَذحِجٍ، فاسمَعوا لَهُ و أطیعوا أمرَهُ فیما طابقَ الحق....»
ترجمه: «...اما بعد؛ بنده‌ای از بندگان خدا را به‌سوی شما فرستادم که در ایام خوف و ترس نخوابد، و ساعات هولناک از دشمنان نهراسد و عقب ننشیند، از آتش سوزان بر بدکاران سوزنده‌تر است، و او مالک بن حارث از قبیلهٔ مذحج است. سخنش را بشنوید، و امرش را در آنچه مطابق حق است اطاعت نمایید....» (محقق)
[2] المناقب، ابن‌شهرآشوب، ج ٣، ص ٦٢، با قدری اختلاف.

این‌طور نیست که ما همین‌طور در خانه بنشینیم و حلوای زعفرانی درست کنیم و بخوریم و بگوییم یا علی، ما به‌دنبال تو هستیم! نه‌خیر، در آن موقعیت حساس و در آن وضعیتی که سرنوشت به آن وضعیت بستگی دارد، آن‌موقع باید به‌دنبال علی باشیم! همین‌طور نشستن و به‌دنبال علی بودن که کاری ندارد! نماز را که همیشه می‌شود خواند، روزه را که در ماه رمضان می‌شود گرفت، حج را هم که انجام می‌دهیم! آن وقتی که امیرالمؤمنین می‌گوید این کار را بکن، انسان باید انجام بدهد، نه از پیش خود و نه کم و نه زیاد!

پیام رسالت پیامبر

رسول خدا در این بیست و سه سال برای این آمد که بگوید من از طرف خدا مأمور هستم که شما را از علل و اسباب طبیعی بیرون بیاورم، دیدگاه شما را از توجه به علل و اسباب و اثر و و متأثّرات طبیعی خارج کنم، نفس شما را از آن هواها و از آن تمایلاتی که مانع برای رسیدن شما است بیرون بیاورم، دیدگاه شما را تغییر بدهم، تمایلات شما را عوض کنم، نفوس شما را از عالم حیوانی به عالم انسانی ببرم! این مسئولیّت من بوده است.

چه کسی در اینجا می‌آید و پا به میدان می‌گذارد؟ لذا آیهٔ شریفه می‌فرماید: مؤمنین کسانی هستند که به‌دنبال یک‌هم‌چنین پیغمبری هستند که ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَٱلْأَغْلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛[1] «و آن غل‌هایی را که ما در این دنیا بر گردن خود انداخته‌ایم خارج می‌کند.»

عدم توجه حکومت‌های مادی به باطن و نفس انسان‌ها

حکومت‌هایی که الآن در دنیا به‌عنوان حکومت‌های عادلانه مطرح هستند و مورد توجه اجتماع قرار گرفته‌اند و همه به آن حکومت‌ها افتخار می‌کنند، کدام یک از این مسئولیّت‌ها را به عهده دارند؟ حکومت کاری ندارد که این شخص در منزل خودش نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، در منزل خودش فلان عمل خلاف را انجام می‌دهد یا نمی‌دهد، بلکه فقط می‌گوید: در خیابان نباید این کار را انجام بدهی! وظیفهٔ من این است که جلوی تو را نسبت به انجام عمل خلاف که مورد طرد اجتماع است در خیابان و در مرئیٰ و منظر بگیرم، گرچه آن عمل خلاف حتی در خیابان و در مرئیٰ و منظر هم برای خودش حقی باشد، ولی کاری به این قضیه ندارد.

بسیاری از این تظاهرات خلاف عفت و خلاف ناموس و تظاهرات فاسدی که الآن در همان کشورها به‌عنوان حقوق اولیه انجام می‌شود، حکومت با آنها کاری ندارد؛ می‌گوید بگذار انجام بدهند، آنها که متعرض کسی نمی‌شوند، آنها که ماشینی را آتش نمی‌زنند، آنها که جایی را تخریب نمی‌کنند، بلکه می‌گویند الآن حقم این است و می‌خواهم به این کیفیت حقم را بیان کنم. ما هم کاری به آنها نداریم، هر چه می‌خواهد باشد؛

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ۱۵۷.

جلوی بچهٔ پنج ساله باشد یا جلوی پیرمرد هشتاد ساله باشد، به این حرف‌ها کاری نداریم! خط قرمزهای ما این نیست، ما خط قرمزهایمان عبارت از «تعدی به دیگران» است، اگر بخواهی تعدی بکنی جلویت را می‌گیریم، پلیس می‌آید و ممانعت می‌کند. دیگر کاری نداریم به اینکه این شخص در باطن خودش چیست! اگر بخواهد خودش را اعدام هم بکند کاری نداریم، اگر اعدام کرد و متوجه شدیم، پلیس می‌آید درِ منزل را باز می‌کند و ما شخص را برمی‌داریم و می‌بریم در همین قبرستان دفن می‌کنیم.

اما پیغمبر این را نمی‌گوید، بلکه می‌گوید: اگر خودت را اعدام کنی، خدا در روز قیامت پدرت را درمی‌آورد! ما با خودت کار داریم، با زن و بچه‌ات کار داریم، با اجتماعت کار داریم، با ارتباطاتت کار داریم، با حرفت کار داریم، با عملت کار داریم، با تفکری هم که می‌کنی کار داریم!

کدام یک از این حکومت‌ها یک‌هم‌چنین مسئله‌ای را مطرح می‌کند که حتی نباید تفکر خلاف نسبت به رفیقت بکنی و اگر خلاف فکر کنی خدا پدرت را درمی‌آورد! نه، آن حکومت‌ها این حرف‌ها را ندارند، می‌گویند: اگر می‌خواهی حرف بزنی بزن! تا مادامی که دشنام به کس دیگری نباشد که از حقوق او تلقی بشود، هرچه دلت می‌خواهد بگو! اصلاً بیا در روزنامه بر علیه خدا و مسیح هم حرف بزن! آزادی است و مسئله‌ای نیست، حدّ آزادی این است! فقط از نقطه‌نظر فیزیکی نسبت به دیگری تعرضی نداشته باشید، حالا هر کاری می‌خواهید بکنید، آزاد هستید! این می‌شود یک حکومت عادلانه و مورد رضای همهٔ افراد!

تربیت و تزکیهٔ نفوس، بخش عمده و اساسی مسئولیت پیامبر

اما آن کسی که پیامبر است می‌گوید: این یک بخش، یک در هزار یا یک در میلیارد از مسئولیتی است که بر عهدهٔ من است، نهصد و نود و نه هزار یا نهصد و نود و نه میلیون از مسئولیت من بر مسائل تربیتی و تزکیهٔ تو دور می‌زند! البته باید در یک‌هم‌چنین فضایی جامعه امنیت داشته باشد، جامعه عدالت داشته باشد، در میان جامعه دزد نباید وجود داشته باشد، مسئولین جامعه نباید خودشان دزد باشند، نباید خودشان به حقوق مردم تعدی کنند. اینها مسائلی است که در زیر مجموعهٔ همان مسئولیت قرار دارد، ولی نهصد و نود و نه تای آن به خود شخص و تربیت شخص برمی‌گردد. من مسئول این مطلب و این مقصد هستم که آیا این هفتاد سالی که خدا به تو عمر داده است، در تحت این حکومت به نتیجه می‌رسد یا به نتیجه نمی‌رسد؟

حکومت‌های دیگر یک‌هم‌چنین مسئولیتی را به عهده نمی‌گیرند. می‌گویند: اگر خدا به تو هفتاد سال عمر بدهد به من چه مربوط است، اگر هفتصد سال هم عمر بدهد به من چه مربوط است؟ من به این کاری ندارم! ولی پیغمبر می‌گوید: نه، من کار دارم! تو در قبال این هفتاد سال یا این پنجاه سالی که خدا به تو عمر داده چه‌کار کردی؟ تمام صحبت‌های امیرالمؤمنین در *نهج البلاغه* و خطبه‌های پیغمبر در مکه و مدینه را نگاه کنید، همه می‌گوید: تقوا، آخرت! تقوا، آخرت! تقوا، آخرت! چون مسئولیت آنها این است. وظیفه و مسئولیت

پیغمبر این است که مردم را ترقی و رشد بدهد و به آن مرتبهٔ تکامل برساند.

امیرالمؤمنین، تنها ادامه دهندهٔ وظایف پیامبر

همین مسئولیت را پیغمبر می‌بیند که اگر از دنیا برود تمام می‌شود. حالا چه کسی باید آن را انجام بدهد؟ عمر و ابوبکر این وظیفه را به عهده بگیرند؟! آنها که دختر پیغمبر را تکه‌تکه کردند! پس چه کسی به عهده بگیرد؟ خالد بن ولید یک‌هم‌چنین مسئولیّتی را به عهده بگیرد؟! عبدالرحمن بن عوف یک‌هم‌چنین قضیه‌ای را به عهده بگیرد؟ یا ابوحنیفه یک‌هم‌چنین وظیفه‌ای را به عهده بگیرد؟ آن ابوحنیفه‌ای که در کوفه می‌آیند پیش او و می‌گویند این فرد یک‌هم‌چنین کاری انجام داده است، می‌گوید: «دستش را ببُرید!» وقتی که می‌روند که ببُرند، یک نفر در آنجا می‌گوید: «این که حکمش این نیست! این که این کار را نکرده است!» می‌گوید: «عجب، راست می‌گویی، اشتباه کردم!» به او می‌گویند: «خب به‌دنبالش بفرست تا دستش را نبریده‌اند!» می‌گوید: «اشکالی ندارد، حالا یک دست هم بریده شد که بریده شد!!»[1] آن‌وقت این فرد می‌شود مفتی اهل تسنّن که بعضی‌ها در کتاب‌هایشان از مفاخر اسلام شمرده‌اند![2] می‌گوید: «عیب ندارد، بگذارید دستش را ببُرند، حالا که دیگر گفته‌ایم، حالا یک دست هم ببُرند!!» حالا اگر این شخص حاکم شود چه خواهد کرد؟ اگر حکومت به‌دست این آدم بیفتد چه خواهد کرد؟ و چه مسائلی به‌وجود خواهد آورد؟!

این پیغمبر به افراد می‌گوید: من نیامده‌ام که بر شما حکومت کنم، بلکه آمده‌ام شما را در موقعیت و فضایی قرار بدهم که این هفتاد سالی که داری عمر می‌کنی به نتیجه برسد. این وظیفهٔ من است، این هم گوی و این هم میدان! این هم سفره و این هم طعام! بسم اللّه! اگر می‌خواهی بیا و اگر نمی‌خواهی گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست![3]

این وظیفهٔ پیغمبر بعد از خودش باید به کسی سپرده شود که در همان رتبه و همان موقعیت و همان فضا و همان ادراک قرار داشته باشد، و آن شخص غیر از امیرالمؤمنین چه کسی می‌تواند باشد؟! چه کسی می‌تواند باشد؟! چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و نفوس را بخواند؟! چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و از مصالح واقعی یک فرد مانند روز روشن اطلاع داشته باشد و بگوید این کار را بکن و این کار را نکن؟!

إشراف بر نفوس، شرط تربیت و تزکیهٔ افراد

---

[1] تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۹۱.

[2] اسلام و مقتضیات زمان، ص ۱۰٤؛ مجموعه آثار شهید مطهّری، ج ۲۱، ص ۸۱.

[3] امثال و حکم (دهخدا)، ج ۳، ص ۱۳۰۰: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟»

مرحوم آقا در زمان حیاتشان به بنده مسئولیتی دادند که من در انجامش کوتاهی کردم. بعد معلوم شد که یک مسئلهٔ واقعی در پس این قضیه بوده است که حلّ آن مسئله به انجام دادن آن کار منوط بوده است و این مسئله فعلاً ناتمام مانده تا اینکه یک مطلب دیگر پیش بیاید.

خب غیر از کسی که واقعاً إشراف بر نفوس داشته باشد، چه کسی می‌تواند یک‌هم‌چنین مطلبی را پیگیری کند؟ آیا ما می‌توانیم یک‌هم‌چنین کاری بکنیم؟! نهایت کاری که به نظرمان می‌رسد این است که بگوییم: «آقا، این کار را بکن!» بعد هم می‌گوییم: «اشتباه کردیم و دیگر مطلبی نیست، ما که معصوم نیستیم!» خب اشکالی هم ندارد، انسان باید طبق وظیفه و فکر خودش [عمل] انجام بدهد و تکلیف هم دارد و باید هم انجام بدهد.

فرق مکتب اولیاء الهی با سایر مکاتب

اما صحبت در این است که آیا مطلب به همین‌جا ختم می‌شود؟ پس چرا ما اینجا آمده‌ایم؟ خب بلند می‌شویم جای دیگر می‌رویم، هزار جای دیگر وجود دارد. همهٔ آنها نماز می‌خوانند، همه روزه می‌گیرند، همه حج می‌روند، همه زکات می‌دهند، همه به مسائل عمل می‌کنند. پس اختلاف بین مکتب اولیا و مکتب سایر افراد در چیست؟ آیا در همین آمدن و نشستن و جشن گرفتن و چراغانی کردن و این‌ها است؟! خب این کارها را که در جای دیگر مفصل‌تر و بهتر و با یک کیفیت خیلی جذاب‌تر و هیجانی‌تر دارند انجام می‌دهند تا مورد توجه بیشتر قرار بگیرد!

وقتی که از مرحوم آقا می‌پرسند: «آقا جمعیت زیاد شده‌اند، اجازه بدهید که یک طبقهٔ دیگر بالای اینجا ساخته شود تا افراد در آنجا بروند»، چه پاسخی می‌دهند؟ می‌فرمایند: «گنجایش ما همین‌قدر است، هر کسی می‌خواهد زودتر بیاید!»

ولی در جاهای دیگر چه‌کار می‌کنند؟ می‌گویند: بله، چرا یک طبقه؟! به‌جای یک طبقه ده تا طبقه می‌سازیم! اصلاً برج را ببر بالا، یک برج صد طبقه می‌سازیم! بالأخره افراد می‌آیند، مجالس اهل‌بیت است، شعائر است!

فرق ایشان همین است! ایشان به‌دنبال بَنر و تبلیغات و این‌طرف و آن‌طرف و رادیو و تلویزیون نیست، ایشان می‌گوید: «من آمادگی دارم، ولی تویی که حاضر نیستی نیم ساعت زودتر از خواب بیدار شوی، همان بهتر که وارد مجلس نشوی!» پیام این کلام ایشان این است! هر کسی می‌خواهد بیاید بسم اللَه! چه من بیایم و چه من نیایم، فیضش را می‌گیرد و استفاده‌اش را می‌کند و به آنچه باید برسد می‌رسد و به آن هدفی که مدّ نظرش است نائل خواهد شد. آن کسی هم که بعد از آفتاب بیدار می‌شود و یک خمیازه می‌کشد و یک دوش هم می‌گیرد و تسبیح را برمی‌دارد و می‌گوید: «حالا کجا برویم؟ خب برویم خانهٔ علاّمه طهرانی یک مجلس و

ذکر مصیبتی است»، همان‌قدر بهره می‌بَرد و بیش از آن‌مقدار هم خبری نیست!

ولایت امیرالمؤمنین، نفس ولایت رسول‌اللَه

پیغمبر در این بیست و سه سال برای این آمد که نفوس را بالا بیاورد! روز غدیر برای این است. وقتی رسول خدا می‌فرماید: **«مَن کنتُ مولاه فَهذا علیٌ مولاه»** یعنی همان ولایتی که من بر شما داشتم الآن در علی است! همان ولایتی که اگر به تو می‌گفتم خودت را از پشت بام بینداز و به هلاکت بیفکن، باید فی‌الفور و بدون اینکه اصلاً بفهمی که حالا چه کنم، باید بیندازی؛ وقتی من به تو بگویم باید فرزندت را از بین ببری، همانجا باید از بین ببری؛ اگر من به تو بگویم باید فوراً زن خود را طلاق بدهی، بدون معطلی باید طلاق بدهی؛ اگر بگویم باید این فرد را بگیری، بدون معطلی باید بگیری؛ اگر به زن بگویم باید از شوهر جدا بشوی، باید فی‌الفور جدا شود! همین‌که می‌گویم، مسئله تمام است! همان ولایتی که خدا به حضرت ابراهیم می‌گوید: «فرزند خود را سر ببُر!» آن ولایت در رسول خدا است و هیچ تفاوتی نمی‌کند، بلکه حتی این از آن بالاتر هم هست!

معنای ﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ﴾

﴿فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِهِۦ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ﴾؛[1] «کسانی که او را کمک کنند و پشتش بایستند!» کمک کردن یعنی جلو آمدن! می‌گویند: ما تا همه‌جا هستیم، خط قرمز نداریم، محدودیتی نداریم، اگر بگویی برخیز برمی‌خیزیم، اگر بگویی بنشین می‌نشینیم، اگر بگویی برو به صف صفین بزن می‌زنیم، اگر وقتی به معاویه رسیدم و شمشیرم را بالا آوردم، همین‌که می‌خواهم به سرش بزنم بگویی دست نگه دار، نگه می‌دارم! یا علی، یک ثانیهٔ دیگر این دستورت می‌رسید، زده بودم و کَلَکَش را کَنده بودم و دیگر هرچه بود تمام شده بود! [علی می‌گوید:] نه، صبر کن ببین من چه می‌گویم![2] معاویه کی است بنده خدا؟! معاویه در این دستگاه خلقت، شپش هم به‌حساب نمی‌آید، تو حالا این را آدم فرض کرده‌ای؟! من را به‌حساب بیاور، نه معاویه را! چرا خودت را همراه با من قاطی کردی؟! اگر دستور من است می‌گویم معاویه را نکُش! چه‌کار داری؟! اگر دستور من است می‌گویم یزید را نکُش! اگر دستور من است، من می‌گویم این کار را انجام بده! ولی اگر دستور و میل خودت است، آن یک مطلب دیگر است. سی درصد و هفتاد درصد یک مطلب دیگر است، پنجاه درصد و پنجاه درصد یک مطلب دیگر است، ولی اگر صد در صد است، دیگر صد در صد است!

معنای ﴿وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ﴾

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ۱۵۷.

[2] رجوع شود به وقعة صفین، ص ۴۹۰.

﴿وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾؛[1] «کسانی که به‌دنبال آن نوری بروند که با او فرستادیم، آنها مفلح و رستگار می‌شوند!» یعنی در آنجایی که حق را تشخیص می‌دهند به‌دنبال آن بروند، اما در آنجایی که حق را ـ به‌خاطر مصالح خودشان یا مصالح مردم یا مصلحت‌اندیشی‌ها و فضاـ تشخیص نمی‌دهند، نروند و قدم جلو نگذارند! حق را درنظر بگیرند، فردایی هم داریم! تاریخ چقدر برای ما عبرت نشان داده است! چرا ما عبرت نمی‌گیریم؟!

نیستی امیرالمؤمنین در قبال خداوند

امیرالمؤمنین علیه السلام چه موقعی این جمله را فرمود؟ وقتی‌که ابن‌ملجم شمشیر را بر فرقش فرود آورد؛ **«فُزتُ و ربّ الکَعبة!»**[2] یعنی حالا دیگر به فلاح رسیدم، حالا دیگر مسئولیتم را انجام دادم! یعنی در این مدت خودم نبودم، بلکه او بود! اگر به‌حساب خودم بود گردن عمرو عاص را می‌زدم! اگر به‌حساب خودم بود، [در قضیهٔ کربلا] وقتی که حر بن یزید ریاحی با هزار نفر در آنجا آمد و راه را بست و همه از تشنگی داشتند می‌مردند، دو ساعت صبر می‌کردم تا همه بمیرند! اگر دست خودمان باشد همین است دیگر! ولی چون دست خودم نیست و چون من نبودم، می‌گویم به همهٔشان آب بدهید و خودم هم می‌روم و مشک را به دهان آنهایی می‌گذارم که غش کردند![3] یعنی خودم با دست خودم دارم کربلا را ایجاد می‌کنم، معنایش این است دیگر! پس چه کسی کربلا را درست کرد؟ خود امام حسین علیه السلام! چه کسی صفین را درست کرد؟ خود امیرالمؤمنین علیه السلام! چه کسی نهروان را درست کرد؟ همه را خودش دارد انجام می‌دهد، اما ما در یک تفکرات و توهمات دیگری هستیم! چه کسی علی اصغر را به آن مرتبه‌ای می‌رساند که همهٔ انبیاء باید غبطه بخورند؟ خود امام حسین! چه کسی حضرت علی اکبر را به جایی می‌رساند که اولین و آخرین باید به او متوسل بشوند؟ خود امام حسین! همه خودش است.

غدیر یعنی ظهور اجرای ولایت پروردگار

پس واقعهٔ غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار در میان مردم توسّط یک ظهور! آن ظهور، امیرالمؤمنین است. این معنا، معنای غدیر است. حالا می‌خواهد حکومت هم باشد یا نباشد، می‌خواهد خودش به‌جای ابوبکر و آن بقیه حاکم شود یا نشود.

درخواست و طلب از امام یعنی عدم ادراک مقام امام

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ۱۵۷.

[2] مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۱۲.

[3] رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۷۸.

امیرالمؤمنین چند سال و شش ماه حاکم بود،[1] که البته همهٔ حکومتش به جنگ و این حرف‌ها گذشت؛ این یکی صدایش درآمد، آن یکی صدایش درآمد، زن پیغمبر عایشه بلند شد و همه را جمع کرد و آورد، گفت: «بلند شوید و بیایید بر علیه علی!» [باید به او گفت:] ای زن، برو بشین در خانه‌ات! یا طلحه و زبیر هنوز نیامده گفتند: «یا علی، حق ما را بده! این همه صبر کردیم و بیعت نکردیم، خب حالا که به حکومت رسیدی حقّ ما را بده!» امیرالمؤمنین هم می‌گوید: «شما برای چه صبر کردید؟ برای اینکه به حکومت برسید؟ هر وقتی که حکومت من تمام شد و شمشیر به فرق من خورد، بلند شوید بروید پیش آن کسی که بعد از من می‌آید تقسیم غنائم کنید، من این هستم!»

اگر من علی هستم، من در خود نیستم! حرف من حرف دیگری است، عمل من عمل دیگری است، فکر من فکر دیگری است! چه حقی می‌خواهید؟! چه تقسیم غنائمی؟! این حرف‌ها چیست؟! تا حالا با من بودید، از این به بعد هم با من باشید. ای بیچاره‌ها، بارتان را روی دوش من بیندازید! تقسیم غنائم برای چه می‌خواهی؟! عقلت کجا رفته است؟! مگر آدم عاقل بیخودی دستمال به سرش می‌بندد؟! چرا به سری که درد نمی‌کند دستمال ببندیم؟! به‌جای اینکه وقتی من حکومت پیدا کردم بگویی: «یا علی، مبادا به ما مسئولیتی بدهی!» می‌گویی: «حقّ ما را بده!» گرچه این حرف هم غلط است و به امیرالمؤمنین نباید حرفی زد.

عمَر به سلمان گفت: «می‌خواهم تو را حاکم مدائن کنم!» گفت: «اصلاً تو کی هستی که می‌خواهی من را حاکم مدائن کنی؟! من در آنجا یک ارباب دارم، باید از او سؤال کنم، من به تو کاری ندارم، ارباب من کس دیگری است، اگر بگوید برو می‌روم و اگر نگوید اصلاً به تو نگاه هم نمی‌کنم!» گفت: «خب برو سؤال کن!»

آمد خدمت امیرالمؤمنین و سؤال کرد. حضرت فرمود: «برو آقا، چه‌کار به این داری؟! تو هرجا بروی من با تو هستم!» در زمان حکومت عمر، سلمان حاکم مدائن شد.[2]

به‌جای اینکه بگوید: «حالا که امیرالمؤمنین آمده است، ما دیگر به حکومت چه‌کار داریم، به ریاست

---

[1] العدد القویة، ص ٢٣٦:

«و کانَت إمامتُه علیه‌السلام ثَلاثونَ سَنةً؛ منها: أربعٌ و عِشرونَ سَنةً مَمنوعٌ مِن التّصَرّفِ لِلتّقیّةِ و المُداراةِ، و منها خَمسُ سِنینَ و أشهُرٍ مُمتَحَنًا بِجهادِ المُنافِقینَ و قیلَ: مُدّةُ وَلایته أربعُ سِنینَ و تسعةُ أشهُرٍ.»

ترجمه: «مدت امامت حضرت سی سال بود که بیست و چهار سال از آن (خانه‌نشین بود و) برای تقیّه و مدارا، از تصرّف و دخالت (در امور و احکام اسلامی) برکنار بود، و مدت پنج سال و چند ماه نیز (که به حکومت رسید) گرفتار جنگ با منافقین بود. و گفته شده که مدت حکومت حضرت چهار سال و نه ماه بوده است.» (محقق)

[2] الفضائل، ابن شاذان، ص ٨٦.

چه‌کار داریم! آنچه تا به‌حال به‌دنبالش بودیم، حالا پیدا کردیم!» می‌گوید: «به من حکومت فلان را بده!» ما چقدر از مسئله پرت هستیم؟! چقدر مطلب را درک نکرده‌ایم؟! به‌جای اینکه کسی که می‌آید دنبال امیرالمؤمنین، فرار کند و امیرالمؤمنین برود گریبانش را بگیرد و بگوید کجا داری می‌روی؟! تو برو آنجا! خودش بلند می‌شود و می‌آید و می‌گوید: «حق ما را بده، تقسیم غنائم کن، حکومت فلان را بده!»[1]

این اختلاف درجه از کجا پیدا شده است؟ از اینکه مسئله را درنیافته‌ایم و به مطلب نرسیده‌ایم. آنهایی که مطلب را گرفته بودند، باید از اینکه امیرالمؤمنین در منزل نشسته است جشن بگیرند! باید بگویند: دیگر به بقیه چه‌کار داریم؟! امیرالمؤمنین رفته و در خانه نشسته است، ـ حالا هر اتفاقی افتاده که افتاده، چه‌کار کنیم؟ ـ حالا که رفته در منزل، تازه فرصتی پیدا می‌شود تا ما برویم با علی حرف بزنیم، با علی درد دل کنیم، بنشینیم، بگوییم، بخندیم، شوخی کنیم! این همان معنا است.

معرفی امیرالمؤمنین در روز غدیر به‌عنوان مربّی و مزکّی نفوس، نه صرف بیان‌کنندهٔ احکام شرعی

پیغمبر آمد تا این مطلب را بگوید که ای مردم، امروز روز سپردن حکومت به علی نیست! امروز روزی نیست که علی را برای گفتن مسئله و توضیح‌المسائل بودن به شما معرفی کنم؛ بلکه امروز روزی است که من علی را به‌عنوان مربّی و مزکّی معرفی می‌کنم، به‌عنوان کسی که می‌آید و این غل‌ها را از گردن شما برمی‌دارد معرفی می‌کنم! غل آرزوها، غل حسدها، غل کینه‌ها و اغلالی که براساس شهوات می‌آید؛ شهوت دنیا، شهوت ریاست و همین مسائلی که الآن همهٔ دنیا داریم می‌بینیم که برای ریاست [چگونه] شکم همدیگر را دارند پاره می‌کنند! اینها را برمی‌دارد.

[امام می‌فرماید:] کجا می‌روی؟! مگر من به تو دستور دادم که بروی و فلان کار را انجام بدهی؟! تا وقتی دستور نداده‌ام، برای چه می‌روی و خودت را به زحمت می‌اندازی؟!

کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو تا چشم بینا! به‌جای اینکه از خدا بخواهیم که شخصی پیدا شود که بار ما را بردارد و مسئولیت ما را به عهده بگیرد، [می‌خواهیم بار خودمان را اضافه کنیم!]

دستور استادِ علامه طهرانی به ایشان رضوان اللَه علیهما

مگر استاد مرحوم والد به ایشان نفرمودند:

«سید محمدحسین، تو هر جای دنیا بروی، من در کنار تو هستم؛ به ایران بروی در کنار تو هستم، به مشرق بروی با تو هستم، به مغرب هم بروی با تو هستم! (این عین عبارات ایشان است) برای چه می‌خواهی در عراق بمانی؟! وظیفه و تکلیف تو این است که به ایران بروی!»[2]

---

[1] رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ١٦٤.

[2] روح مجرد، ص ٣٦:

و این را در عمل هم اثبات کردند، نه‌اینکه فقط بگویند! ایشان مردی نبود [که فقط حرف بزنند!]

مگر به آن فرد دیگر که مسئولیت عده‌ای را به عهده داشت و آمد در منزل ایشان و گفت: «بعضی از شاگردان و دوستان من، از من سؤال‌هایی می‌کنند که من در پاسخ آنها می‌مانم!» نفرمودند:

«بارت را در اینجا بینداز! مگر مجبور هستی مسئولیت را به عهده بگیری؟! بار خودت را در جایی بینداز که بتواند پاسخ‌گو باشد!»[1]

رستگاری مردم در تبعیت از ولایت است، نه حکومت و مسئله گفتن ولیّ

این همان قضیهٔ غدیر است. یعنی پیغمبر آمد و گفت: «ای مردم، صلاح و رستگاری شما در متابعت از علی است، نه در اینکه او فقط حکومت داشته باشد، نه در اینکه او فقط تکلیف بگوید، نه در اینکه او فقط بیاید در میان شما نشست و برخاستی داشته باشد، به اینها نیست!»

کلام علامه طهرانی رضوان اللَه علیه در رابطه با نظام اجتماع

فلذا مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ که می‌فرمودند:

«من وقتی که حتی در نجف بودم، در فکرم این بودم که نظام اجتماعی در ممالک، باید به یک نظام الهی تبدیل شود و همه در آن راستا حرکت کنند!»[2]

الآن می‌فهمیم که منظور ایشان چه بوده است، و توضیحی که خود ایشان دادند این بود که باید مسئولیت امور را انسانی که متصل است و با قلبش حقایق را می‌گیرد و از جزئیت به کلیت رسیده است، به عهده بگیرد![3] یعنی باید مسئولیت امور را ولی الهی به عهده بگیرد تا دیگر نسبت به مطالب و نسبت به قضایا و نسبت به خصوصیات از دریچهٔ اطلاعات و گزارش این و آن نگاه نکند، بلکه به قلب خودش مراجعه کند و مطلب را بیابد. چون ممکن است یک مطلب به انواع و انحاء مختلفی مطرح بشود، ولی بعد بفهمیم که عجب، در این مسئله این‌طور بوده و در آن مسئله آن‌طور بوده است.

«... فرمودند: هر کجای عالم باشی ما با توایم! رفاقت و پیوند ما طوری به هم زده شده که قابل انفکاک نیست! نترس، باکی نداشته باش! اگر در مغرب دنیا باشی و یا در مشرق دنیا، نزد ما می‌باشی! سپس فرمودند:

گر در یمنی چو با منی پیش منی ** ور پیش منی چو بی منی در یمنی.»

[1] رجوع شود به روح مجرد، ص ٤٨٦.

[2] رجوع شود به وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ١٥.

[3] رجوع شود به وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ٩٩؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ٣.

معنای کلام سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه راجع به کیفیّت تکوّن و سیر خود

مگر سیدالشهدا علیه السلام در دعای روز عرفه که بسیار دعای عجیبی است، راجع به کیفیت تکوّن و سیر خودشان به خدا عرضه نمی‌کنند:

«فلَم أزَل ظاعِنًا مِن صُلبٍ إلیٰ رحِمٍ فی تَقادُمٍ مِن الأیامِ الماضیةِ و القُرونِ الخالیةِ لَم تُخرِجنی لرأفتِكَ بی و لُطفِكَ لی و إحسانِكَ إلیّ فی دَولَةِ أئمّةِ الکُفرِ الّذینَ نَقَضوا عهدَكَ و کذّبوا رُسلَكَ.[1]

"پروردگارا من چگونه شکر تو را بجا بیاورم که مرا در فضایی پرورش دادی و از صلب به رحِم منتقل کردی، و همین‌طور ارحام مطهَّرات، و مرا در فضایی که در تحت حکومت ائمهٔ کفر قرار دارد قرار ندادی؛ آن کسانی که عهد تو را نقض کردند و فرستادگان تو را تکذیب کردند."»

در اینجا منظور سیدالشهدا از این عبارت چیست؟ آیا سیدالشهدا در تحت حکومت ائمهٔ کفر نبودند؟ آن زمانی که در زمان پیغمبر بودند آن را حساب نکنیم، از سنّ طفولیت تا وقتی‌که به شهادت رسیدند، غیر از آن چهار سال و شش ماهی که حکومت امیرالمؤمنین بود، بقیه حکومت چه کسانی بود؟ مگر حکومت عمر و حکومت ابوبکر وحکومت عثمان نبود؟! مگر سیدالشهدا در زمان حکومت معاویه نبودند؟! وقتی هم که معاویه به درک واصل شد، آن یزید آمد و آن قضایای کربلا را به‌وجود آورد! پس منظور سیدالشهدا چیست؟ مگر سایر ائمّه در چه زمان‌هایی بودند؟ کدام یک از ائمه را سراغ داریم که در زمان حکومت ائمهٔ کفر نبودند؟ امام سجاد؟ امام باقر؟ امام صادق؟ امام رضا؟ همهٔ اینها تا زمان حضرت بقیّةاللّه، در تحت حکومت ائمهٔ کفر بودند! پس این کلام چه معنایی دارد؟

الآن شما کدام یک از حکومت‌های دنیا را حکومت عادله می‌دانید؟ حضرت امام زمان علیه السلام در کجا زندگی می‌کنند؟ اگر در مدینه زندگی می‌کنند که خب معلوم است حکومتش چیست. در هر کشوری که زندگی کنند، حکومت کدام یک از آنها اسلامی است؟ حضرت در غیبت هستند و خودشان که حکومت نمی‌کنند! پس این کلام حضرت چه معنایی را می‌دهد؟

منظور حضرت این است که من در حکومتی که زمام امورم را ائمهٔ کفر در اختیار بگیرند و مرا به‌سمت انحراف و ظلمت حرکت بدهند رشد پیدا نکردم! خب درست هم می‌فرمایند. حضرت در دامان پیغمبر و در دامان پدرشان رشد کردند. در آن زمانی هم که در تحت ولایت امام مجتبی علیه السلام بودند، در تحت ولایت برادر خودشان رشد کردند و به مرتبهٔ کمال رسیدند، و بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام این مسئله به ایشان رسید.

ده سال از امامت سیدالشهدا علیه السلام در تحت حکومت معاویه بود! معاویه ائمهٔ کفر نبود؟! هارون

---

[1] البلد الأمین، ص ۲۵۱.

جزء ائمهٔ کفر نبود؟! متوکل عباسی جزء ائمهٔ کفر نبود؟! آیا مأمون و بنی‌مروان و بنی‌امیه جزء ائمّهٔ نور و ائمهٔ عدل و داد بودند؟! یکی از دیگری بدتر!

حکومتی که خلیفه‌اش آن‌قدر شراب می‌خورد که بلند می‌شود می‌آید در مسجد و به‌جای دو رکعت، چهار رکعت، پنج رکعت نماز می‌خواند،[1] حکومت عدل است؟! حکومتی که حاکمش تفأل به قرآن می‌زند و وقتی آیهٔ ﴿وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ می‌آید، قرآن را در آنجا آویزان می‌کند و با تیر و کمان قرآن را پاره‌پاره می‌کند و می‌گوید:

أتوعَدُ كلَّ جبّارٍ عَنيدٍ *** فها أنا ذاك جبّارٌ عَنيدٌ

إذا ما جئت ربّك يومَ حشر *** فقُل يا ربّ مزّقنى الوليد[2]

حکومت عدل است؟! این حکومت‌ها حکومت عدل بودند که ائمه در آنها بودند؟!

پس منظور امام علیه السلام در اینجا چیست؟ منظور امام این است که خدایا مرا در تحت ولایت امام معصوم قرار دادی! این مسئله است. چون امام غیر معصوم که وجود نداشت! عمر و ابوبکر و عثمان و معاویه بودند، بنی‌مروان و بنی‌امیه و بنی‌عباس بودند. حالا سیدالشهدا علیه السلام چند سال از زمان طفولیت خود را در زمان پیغمبر گذرانده است، خب بقیهٔ عمرش چه؟ اصلاً بقیهٔ ائمه چه؟ این که فقط زبان حال امام حسین نیست، بلکه مربوط به همهٔ افراد است.

بنابراین معنا این است که خدایا مرا در تحت فضای غدیر قرار دادی که این فضا مرا به کمال برساند و رساند! همین فضا منتقل می‌شود به زمان امام مجتبی! همین فضا منتقل می‌شود به زمان امام سجاد! تا اینکه همین فضا منتقل می‌شود به زمان حضرت بقیةاللّه ـ ارواحنا فداه ـ که همین فضا وجود دارد.

عدم تأثیر حضور و غیبت و حصر و آزادی امام علیه السلام در هدایت بشر

بنابراین در همین زمان هم این مسئله وجود دارد. حالا به حسب ظاهر در هرجا هرچه می‌خواهد باشد، باشد! چون الآن در اینجا ولایت امام علیه السلام حضور دارد. آن ولایتی که بیست و پنج سال خانه‌نشین بود، الآن همان ولایت بدون اندکی تفاوت در غیبت وجود دارد؛ آن ولایتی که هشت سال در زندان بود، الآن همان ولایت بدون اندکی تفاوت در غیبت وجود دارد!

آیا وقتی که موسی بن جعفر علیهما السلام در زندان بود، دیگر ولایت نداشت و از هیچی خبر نداشت؟! آیا وقتی که امام هادی و امام عسگری علیهما السلام را در سامرا محبوس و محصور کردند، مسئله

---

[1] رجوع شود به مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۵.

[2] الفتوح، ابن أعثم، ج ۸، ص ۳۰۳.

تمام شد؟! یا اینکه نه، بدون کمترین ذره‌ای همان‌طوری‌که در میان مردم بود، الآن هم همان‌طور در آنجا در حصر است و هیچ تفاوتی نمی‌کند! بدنش در حصر است، نه‌اینکه [ولایتش در حصر باشد!]

تصوّر غلط حج نرفتن امام عسگری علیه السلام

الآن مسئله‌ای یادم آمد، این را خدمت رفقا بگویم. می‌گویند: امام عسگری علیه السلام حج بجا نیاورده‌اند! واقعاً حرف خنده‌داری است! ما در کجا داریم که امام عسگری حج بجا نیاورده‌اند؟! بله، ایشان محصور بودند، خب مگر محصور بودن امام علیه السلام مانع از حج است؟! فرستادگان امام عسگری با طیّ‌الأرض به این‌طرف و آن‌طرف می‌رفتند، خادم امام عسگری نامه و مسئله می‌بُرد، کارهایی که انجام می‌دادند، به این‌طرف و آن‌طرف می‌بردند و آثارش هم موجود است. آن‌وقت چطور ممکن است که امام عسگری حج انجام نداده باشند؟! علاوه بر اینکه در روایت هم داریم که مطلبی از امام عسگری نقل شده که ایشان در مکه بوده‌اند. خب مسلّم است که وقتی در مکه مطلبی را نقل کنند، برای تجارت و تفریح و گردش به آنجا نرفته‌اند، بلکه برای حج رفته بوده‌اند! چقدر اطلاعات ما نسبت به این مطلب کم است! همین‌قدر که می‌بینیم امام عسگری در زمان امام هادی تا آخر عمر در حصر بوده‌اند، نتیجه می‌گیریم که امام نتوانسته است به مکه برود! فهممان همین‌قدر است و بیش از این مطلب را درک نمی‌کنیم!

غدیر؛ عامل تربیت و کمال و فعلیّت استعدادها

بنابراین ما باید بدانیم که قضیهٔ غدیر این پیام را دارد که [پیامبر می‌فرماید:] ای مردم، من امیرالمؤمنین را آوردم و به‌جای خودم نصب کردم برای تربیتتان، برای رسیدن به کمالتان، برای اینکه تمام استعدادهای شما به فعلیت برسد، برای اینکه این عمر هفتاد ساله و شصت ساله که خدا به شما داده هباءً منثوراً نشود، تمام اینها را بدانید، دارم به شما آدرس می‌دهم که به کجا مراجعه کنید و به چه مسئله‌ای توجه کنید و سر در کجا فرود بیاورید.

پس اگر این علی حکومت را به‌دست بگیرد تفاوت نمی‌کند، خانه‌نشین بشود تفاوت نمی‌کند، پسرش با معاویه صلح کند تفاوت نمی‌کند، آن پسرش دست به شمشیر ببرد تفاوت نمی‌کند! مهم این است که علی در کجا است، شما هم باید در آنجا باشید! امام حسن در کجا است؛ اگر صلح کند مسئله تمام است و اگر نبرد کند باید برخیزید! وقتی امام سجاد با یزید، امام کافر و ائمهٔ کفر بیعت می‌کند،[1] [شما نباید بگویید:] چرا امام بیعت کردند؟ نباید بپذیرد! مگر امام بیعت می‌کند؟ بله، در تاریخ وجود دارد که بیعت کرده است.

---

[1] تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹.

امام صادق به منصور دوانیقی می‌گوید: «**السّلام علیك یا أمیرالمؤمنین!**»[1] چون چاره ندارد، تقیه می‌کند! می‌گویند: «چرا به منصور "امیرالمؤمنین" بگوید؟! ما این را قبول نداریم! نمی‌دانیم! سندش کجا است؟» نه آقا، این مطالب وجود دارد!

اصلاً منصور کیست؟ اصلاً هارون کیست؟ اصلاً چرا شیعه باید در قبال چهارده معصوم فرض دیگری کند؟! اصلاً چرا شیعه باید فکرش را به جای دیگر ببرد و توهّم و تصوّر دیگری کند؟! اینها پیام غدیر است!

مولانا، شخصیتی که پیام غدیر را فهمیده

لذا مولانا می‌فرماید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد ❊❊❊ نام خود و آن علی مولا نهاد

کیست مولا آن که آزادت کند ❊❊❊ بند رقّیت ز پایت بَرکَند[2]

من همین دیشب فکر می‌کردم که آیا واقعاً ما در شیعه یک عالِم داریم که جریان غدیر را مثل مولانا تفسیر کرده باشد؟! این فرد پیام غدیر را فهمیده و آن را گرفته است!

ولایت؛ باز کنندهٔ غل‌ها و درمان‌کنندهٔ دردهای بشر

﴿وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾[3] [یعنی] پیغمبر آمد تا همان غل‌هایی که بر گردن ما بود را باز کند. لذا فرمود: ای مردم، همان‌طوری‌که من این غل‌ها را باز کردم؛ این کار، کار این [علی] است؛ نه کار ابوبکر، نه کار عمر، نه کار آن عالِم، نه کار ابوحنیفه، نه کار شافعی و حنفی، نه کار علمای ظاهر، نه کار آنهایی که فقط از این کتاب به آن کتاب نقل می‌کنند؛ مُسْوَدّه را مُبْیَضّه و مبیضّه را مسودّه می‌کنند، کار اینها نیست!

کار این [علی] است، و کار آن کسانی که در همان مجرا واقع شده‌اند؛ کار ولیّ الهی است که او دقیق می‌داند درد کجا است و داغ را باید در کجا بگذارد! آن ولیّ الهی می‌فهمد که درد کجا است؛ [آن‌هم] دردهایی که معلوم نیست.

این دردها و این مرض‌های لا علاج که یک دفعه خودشان را نشان نمی‌دهند، وقتی معده درد می‌گیرد که تومور و سرطان همه‌جا را گرفته است، کم‌کم آمده است. اما ولیّ الهی از همان اولین سلول خاطی که می‌خواهد تخطی کند و دارد یک سلول در إثنیٰ‌عشر تولید می‌شود، می‌گوید: «برو به‌دنبالش و این کار را انجام

---

[1] رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۱۸۳؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السلام، ج ٤، ص ۲٤۲.

[2] گزیده ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ٦٤١.

[3] سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

بده!» نه‌اینکه وقتی همه‌جا را گرفت و وایِ انسان درآمد و دیگر کار از کار گذشت!

اما بقیه نه! شصت سال عمر می‌کنند؛ امروز ببینیم این فرد چه می‌گوید، فردا ببینیم آن فرد چه می‌گوید، پس‌فردا ببینیم دیگری چه می‌گوید، روز بعد ببینیم آن دیگری چه می‌گوید! امروز گذشت، هفتهٔ دیگر گذشت، سال دیگر هم گذشت! یک دفعه عزرائیل می‌گوید: «بفرمایید!» چه چیزی گیرت آمد؟ چه چیزی پیدا کردی؟ این مسئله مهم است، و هم‌چنین ابلاغ این مطلب!

تلبّس به لباس پیامبر، بالاترین سعادت

امروز روزی است که برادران ما ملبّس به لباس ملائکه، و متوّج به تیجان ملائکه می‌شوند. خوشا به حالشان! جدّاً می‌گویم! من به شما این مطلب را بگویم: واقعاً شما سعادتی بالاتر از این پیدا نخواهید کرد که در وضعیتی قرار می‌گیرید که خواهی‌نخواهی احساس می‌کنید که در آن فضا واقع شده‌اید!

شدت ابتهاج و مسرّت علامه طهرانی رضوان اللَه علیه در هنگام عمامه‌گذاری دوستان

در آن زمان‌های سابق که مرحوم آقا در همان منزل پیچ شمران مجالسی داشتند و به مناسبت تولد امام زمان که امام حیّ هستند و همین‌طور روز غدیر که روز نصب ولایت است عمامه می‌گذاشتند، و بعد خودشان می‌ایستادند و صحبت می‌کردند ـ که البته متأسّفانه در آن زمان‌ها وسائل به‌نحوی نبود که ضبط و عکس‌برداری شود ـ من آن حرف‌ها هنوز در یادم هست که ایشان با چه ابتهاجی این مجلس را اداره می‌کردند. اصلاً بهجت و سرور و انبساط در وقتی که می‌خواستند یک عمامه بگذارند از چهرهٔ ایشان پیدا بود، انگار واقعاً به آن حقیقت رسالت پیغمبر [رسیده‌اند!]

اصلاً من در ایشان یک حال ابتهاج و بهجت خاصی می‌دیدم! نه‌اینکه فقط مسئله‌ای است که خب امروز تماشا می‌کنیم که عمامه می‌گذارند و می‌گوییم: به‌به، إن‌شاءاللَه مبارک است! نه، واقعاً با تمام وجود خودشان می‌دیدند که الآن چه توفیقی دارد نصیب این فرد می‌شود و چه فضایی برای او باز می‌شود و او در چه موقعیتی دارد قرار می‌گیرد. این مسئله را اصلاً احساس می‌کردند و همان احساس بود که ایشان را به وجد درمی‌آورد و حالشان را تغییر می‌داد و رنگشان برافروخته می‌شد! هنوز آن «خوشا به حال» که از زبانشان درمی‌آمد و نسبت به آن فرد می‌فرمودند: «خوشا به حال آقای فلان!» هنوز در گوش من است. خب اهمیت این مسئله را آنها می‌فهمیدند.

ابلاغ پیام غدیر، وظیفهٔ طلاب علوم دینی

و امروز من خدمت برادرانم عرض می‌کنم:

ابلاغ پیام غدیر بر عهدهٔ شما است! دنیا باید پیام غدیر را بفهمد، دنیا از پیام غدیر غافل است و طور دیگری برداشت کرده و می‌کند. مردم و حتی در میان خود ما طور دیگری برداشت شده است!

پیام‌های راقی و عالی غدیر برای جهانیان

پیام غدیر باید به همه‌جا برسد؛ پیام آزادی از هر چیز دست و پا گیر، پیام همین روایتی که در اینجا مشاهده می‌کنید![1] روز غدیر روزی است که پیغمبر می‌گوید: عقل‌هایتان را به‌کار بیندازید، مغزهایی را که خدا به شما داده به‌کار بیندازید، این‌قدر نگذارید در صندوق بماند و بپوسد! این مغزتان را یک‌خرده به‌کار بیندازید! این پیام غدیر است. ببینید من برای چه علی را نصب کردم؟ چرا دیگری را نیاوردم؟ این‌همه آدم خوب در میان اصحاب من بود، ـ حالا بقیه بماند ـ چرا از میان آنها علی را انتخاب کردم؟ آیا ما این مطلب را فهمیده‌ایم و به این مسئله متوجه شده‌ایم؟

پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: به‌دنبال شایعات نروید، بلکه به‌دنبال فطرتتان باشید!

پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: از این عمرتان بهره بگیرید، خدا به شما دو تا عمر نداده است!

پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: به‌دنبال نوع‌دوستی و به‌دنبال اشتراک بروید!

پیام غدیر پیامی است که می‌گوید: همه را بر سر یک سفره جمع کنید!

پیام غدیر پیامی است که امیرالمؤمنین در مسجد کوفه به یک یهودی می‌گوید: «**یا أخا الیَهود؛**[2] ای برادر یهودی!»

همهٔ اینها پیام‌های غدیر است، اینها باید به دنیا برسد! این پیام‌ها، پیام‌های اسلام است!

پیامی است که وقتی یک نصرانی به مدینه می‌آید و عمر و ابوبکر با او آن‌طوری برخورد می‌کنند که می‌گوید: دیگر فهمیدم که چه خبر است، وقتی امیرالمؤمنین می‌آید و با او برخورد می‌کند، معانقه می‌کند، سلام می‌کند، می‌نشینند، حرف می‌زنند و جواب می‌دهد، بعد آن نصرانی می‌گوید: «اگر کسی خلیفهٔ پیغمبر باشد، این شخص است!»[3] این پیام غدیر است.

ما باید این پیام را به دنیا برسانیم. اسلام این است، تشیّع این است! باید این پیام را به دنیا برسانیم که مظهر این مکتب، مظهری است که تا دم شهادت که دارد شهید می‌شود و هزار تا زخم بر بدنش خورده است و

---

[1] الوافی، ج ۱، ص ۱۰۲:
«عن النّبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: یا علیّ، إذا تقرّب النّاسُ إلیٰ خالقِهم بأنواعِ البِرّ فتَقرّبْ أنتَ إلیه بالعَقلِ حتّی تَسبِقُهم.». نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ٤٤٨:
«ای علی، چون یافتی که مردم به‌سوی خالقشان به إعمال انواع کارهای نیکو و پسندیده و خیرات و مبرّات تقرّب می‌جویند، تو با عقلت تقرّب بجو، تا از همه آنها سبقت‌گیری و جلو بیفتی!»

[2] الخصال، ج ۲، ص ٣٦٥.

[3] رجوع شود به الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ص ٨٤؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۱.

چه سخن بگوید یا نگوید فایده‌ای ندارد، تا آن لحظهٔ آخر به‌دنبال این است که یک نفر را از آن لشگر به‌طرف خودش بکِشد و باعث هدایتش بشود!

ابلاغ پیام غدیر، وظیفهٔ سنگین کسانی که به توفیق الهی، مطالب را فهمیده‌اند

اینها همه پیام‌های غدیر است. باید این پیام‌ها و مطالب به گوش دنیای تشنهٔ امروز که هنوز طعم این مبانی را نچشیده است برسد، و این وظیفهٔ آن کسانی است که خداوند توفیق فهم این مطالب را نصیبشان کرده است! این افراد باید آن مطالب را به گوش دنیا برسانند! دیگران در فضاهای دیگری هستند و برداشت‌های دیگری دارند، ولی آنهایی که توفیق فهم این مطالب به آنها داده شده است، وظیفه دارند! یک وظیفهٔ بسیار سخت و یک وظیفهٔ بسیار سنگین!

امیدواریم که خدای متعال همهٔ ما را در راه و در مسیر حقایقی که امروز رسول خدا برای مردم باز کرده است قرار بدهد و متوجه کند! آخر اینها یک مطالب واقعی است، اینها مطالبی است که هست و باید ببینیم که در پسِ پردهٔ این مطالب چه خبر است!

در امروز مستحب است که مؤمنین وقتی که به هم می‌رسند مصافحه کنند و بگویند:

«الحَمدُللهِ الّذی جَعلَنا مِن المُتمسّکینَ بِوِلایةِ أمیرالمؤمنینَ و الأئمّة المَعصومینَ عَلیهِمُ‌السَّلام.»[1]

باید خدا را شکر کنیم و خدا را حمد کنیم که زمینهٔ فهم این مطالب را برای ما توسّط اولیاء خودش فراهم کرد؛ و ﴿لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾.[2]

«اللَهمّ کُن لِوَلیّکَ الحُجّة بنِ الحسَنِ صَلَواتُکَ عَلیهِ وعلیٰ آبائهِ فی هذه السّاعةِ و فی کُلّ ساعَةٍ وَلیًا و حافِظًا و قائِدًا و ناصِرًا و دَلیلًا و عَینًا حَتّیٰ تُسکِنَه أرضَکَ طَوعًا و تُمَتّعَهُ فیها طَویلًا.»[3]

«اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلَیکَ فی دَولَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بِها النّفاقَ و أهلَهُ وتَجعلُنا فیها مِن الدُّعاةِ إلیٰ طاعَتِکَ والقادَةِ إلیٰ سَبیلِکَ.»[4]

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ٤٦٤، با قدری اختلاف. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۵۵:
«حمد و سپاس مختصّ خداوندی است که ما را از چنگ‌زدگان و درآویختگان به ولایت امیرمؤمنان و امامان طاهرین علیهم السلام قرار داد!»

[2] سوره ابراهیم (١٤) آیه ۷. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۷۱:
«و سوگند به خدا، اگر در مقام شکر و سپاس برآیید، من نعمتم را بر شما زیاد می‌کنم!»

[3] الکافی، ج ٤، ص ١٦٢؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۳، مصباح المتهجد، ج ۲، ص ٦٣٠، با قدری اختلاف در مصادر.

[4] تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۱۱، فرازی از دعای افتتاح. رساله نکاحیه، ص ۵۷:
«بار پروردگارا، ما با تضرّع و ابتهال نیازمندانه به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن

جهت تسهیل در ظهور مهدی موعود و منجی عالم حضرت بقیّةاللَه ـ ارواحنا له الفداء ـ سه صلوات ختم کنید!

اللَهمّ صلّ علَی محمّدٍ و آلمحمّدٍ

دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی، و ما را در آن دوره از زمره دعوت کنندگان خلق به اطاعتت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداری‌ات قرار دهی!»